

تبیین تطبیقی اهداف آموزش فلسفه به کودکان در کشورهای مختلف

محسن فرمهینی فراهانی*

محمدحسین میرزامحمدی**

اسماعیل خارستانی***

چکیده

با توجه به اهمیت آموزش فلسفه به کودکان در دوران معاصر، این مقاله با استفاده از روش تطبیقی به تبیین اهداف آموزش فلسفه به کودکان پرداخته است. نتایج به دست آمده در این بررسی نشان می‌دهد که از مهم‌ترین اهداف آموزش فلسفه به کودکان، برای مثال در ایالات متحده، پرورش تفکر و استدلال و بهبود یادگیری و به طور کلی پرورش مهارت‌هایی است که هر فرد در بزرگسالی به آن نیازمند است؛ در آرژانتین، پرورش تفکر و روحیه انتقادی؛ در انگلستان، پرورش تفکر و چگونگی شهروندی و پرورش روحیه گفت‌وگو و کاوشگری؛ در استرالیا، پرورش تفکر، پرورش روحیه پرسشگری و انتقادی و نیز قضاوت؛ در فرانسه، پرورش و تقویت تفکر، مفهومی‌سازی و مسئله‌پردازی؛ و در دانمارک، پرورش تفکر و توسعه توانایی‌های فردی و اجتماعی است. همه این کشورها پرورش تفکر را از اهداف مهم آموزش فلسفه به کودکان می‌دانند و از این نظر به یکدیگر شباهت دارند؛ همچنین در اهداف پرورش روحیه قضاوت و پرورش روحیه استدلال بین اکثر کشورها شباهت وجود دارد. تفاوت اهداف، به ویژه اهداف ایالات متحده آمریکا با دیگر کشورها، در پرورش تمایلات دمکراتیک و نیز درگیر کردن کودکان با کندوکاو فلسفی است.

* عضو هیأت علمی دانشگاه شاهد. farmahinifar@yahoo.com

** عضو هیأت علمی دانشگاه شاهد. mirzamohamadi@yahoo.com

*** کارشناس ارشد تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش. kharestani57@yahoo.com

واژگان کلیدی: تبیین تطبیقی، آموزش فلسفه به کودکان، کشورهای مختلف.

مقدمه

در جهان پیچیده امروز، افراد برای برخورد منطقی با چالش‌ها، به یادگیری مهارت‌های تفکر نیازمندند. از سوی دیگر، «فلسفه» برای کودکان به عنوان یکی از ابزارهای اصلی پرورش مهارت‌های تفکر در کودکان شناخته شده است. ما می‌توانیم بچه‌ها را در سطح خودشان کنجکاو و پرسشگر بار بیاوریم و سعی کنیم تا آنها یاد بگیرند که با دلیل حرف بزنند و با دلیل بپذیرند. این در حالی است که برنامه «فلسفه برای کودکان» در بیش از ۱۰۰ کشور در حال انجام است. لیپمن معتقد است که تفکر باید محور تعلیم و تربیت قرار گیرد. او معتقد است استفاده از فلسفه برای به کار انداختن ذهن شاگرد است. ارائه درس در کلاس باید از سوی دانش‌آموز باشد و معلم فقط نقش هدایت‌کننده داشته باشد (Lipman, 1993, pp. 24-31).

«فلسفه برای کودکان» (Philosophy for Children=P4C) از برنامه‌های آموزشی‌ای است که این امکان را فراهم می‌آورد تا کودکان و نوجوانان افکار پیچیده خود را شکل دهند. از این رهگذر، استدلال، تفکرات انتقادی و خلاقانه و نوعدوستی آنها نیز زیاد می‌شود. این برنامه نظام‌مند و تدریجی است که بیش‌تر برای کار بر روی کودکان ۴ تا ۱۸ ساله طراحی شده است (اکورینتی، ۱۳۸۶، ص ۱۴). فلسفه برای کودکان هدف‌های شناختی روشنی دارد؛ ذهن را وادار به عمل می‌کند، این کار را از طریق چالش‌ها، تفکر اصولی و تعامل ساختاری انجام می‌دهد. به علاوه، این برنامه هدف اجتماعی نیز دارد و آن آموزش فرایند تصمیم‌گیری دموکراتیک است. این برنامه در پرورش مشارکت منظم و پرورش خودآگاهی فرد سهمی قطعی دارد (Haynes, 2002, p.12). چنانچه ذهن کودک را درگیر مباحث فلسفی کنیم، می‌توانیم نحوه تفکر او را رشد دهیم. اگر کنجکاو طبیعی کودکان و میل آنان به دانستن درباره جهان را با فلسفه مرتبط سازیم، می‌توانیم کودکان را به متفکرانی تبدیل کنیم که بیش از پیش نقاد، انعطاف‌پذیر و مؤثر باشند.

برنامه فلسفه برای کودکان از سوی لیپمن و همکارانش مطرح شد. این برنامه در پی آن است که تفکر فلسفی را در کودکان فراهم آورد. لیپمن و همکاران او ادعا می‌کنند که تفکر فلسفی به معنی صرف تفکر و استدلال نیست، بلکه مستلزم تفکر درباره تفکر است. لیپمن با در نظر گرفتن خصایص تفکر فلسفی، در واقع، محورهای اصلی آموختن فلسفه به کودکان را برای خود مشخص کرده است. اگر کودکان بیاموزند که به بررسی سازوکار افکار بپردازند، تناظر آنها را با شواهد جست‌وجو کنند، مفروضات‌شان را بکاوند، در پی جایگزین کردن مفروضات بدیل و سنجیدن تأثیر آنها باشند و روابط آنها را با فعالیت‌های روزمره بررسی کنند، تفکر فلسفی را هر چند در سطوح پایین آن آموخته‌اند. لیپمن و همکارانش با مروری بر تاریخ اندیشه‌های فلسفی، مسائل مهمی را که مورد بحث فیلسوفان بوده، مشخص کرده‌اند تا جریان

تفکر کودکان را در رویارویی با این مسائل قرار دهند. نکته قابل توجه در این روش آن است که در کلاس باید نگرش فلسفی ایجاد کنیم. آموزگار باید کودکان را شگفت‌زده کند چرا که شگفتی و حیرت آغاز فلسفه‌ورزی است.

از روزگار سقراط، گفت‌وگو راه مؤثری برای یافتن پاسخ اساسی‌ترین پرسش‌های زندگی به شمار آمده است، و لیپمن همین سنت را به عنوان راهی برای بنیانگذاری فلسفه در برنامه درسی مدارس برگزید. لیپمن به پیروی از ویگوتسکی (Vigotsky)، روان‌شناس روسی قرن بیستم، معتقد است که زبان ابزار لازم برای تفکر را فراهم می‌کند و کودکان با مشارکت و همکاری، قادر به تفکر در سطح بالاتری می‌شوند. هدف کلی برنامه فلسفه برای کودکان که وی و گروه همراهش ابداع کرده‌اند، ایجاد مباحثه فلسفی به وسیله آفرینش جامعه‌های کاوشگر در سطح کلاس است (فیشر، ۱۳۸۵ [ب]، ص ۲۷).

صفایی مقدم (۱۳۷۷)، در تحقیق خود به این نتیجه رسید که نظریه آموزش فلسفه به کودکان نه تنها با اهداف و روح کلی حاکم بر آموزش و پرورش اسلامی هماهنگ است، بلکه این برنامه می‌تواند جزئی از نظام آموزشی و تربیتی اسلامی محسوب شود.

لیپمن و بیرمن (۱۹۷۰)، تحقیقی را انجام دادند با این پیش فرض که کودکان به منظور بهبود توانایی استدلال خود به کمک نیاز دارند و اینکه چنین بهبودی در تفکر باعث تقویت سایر مهارت‌های تحصیلی می‌شود. این تحقیق نشان داد که یک برنامه آموزش نه‌هفته‌ای می‌تواند نتایج مؤثری نه تنها بر استدلال بلکه بر خواندن و تفکر انتقادی کودکان داشته باشد. نتایج این مطالعه، معنی‌داری سطح بالایی را در دو سال‌ونیم بعد نشان داد.

مک گیونس (۱۹۹۹)، در گزارش تحقیقی خود در مورد مهارت تفکر، معتقد است که این امر به شکل فزاینده‌ای مورد تصدیق است که بهبود بخشیدن به مهارت تفکر نه تنها بر اندیشه دانش‌آموزان بلکه بر پیشرفت و تفکر معلمان و بر ویژگی مدارس به عنوان اجتماعات یادگیری نیز مؤثر است.

موریون (۲۰۰۰)، پژوهشی را در زمینه ارزشیابی برنامه آموزش فلسفه به کودکان در سه مدرسه متوسطه شهر مادرید، با استفاده از «آزمون مهارت‌های استدلال نیوجرسی» (The New Jersey Test of Reasoning Skills)، که طی سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ توسط ویرجینا شیپمن (Virginia Shipman) ساخته شد و سپس توسط روان‌شناسان «مرکز آزمون‌های تحصیلی پرینستون نیوجرسی» برای ارزیابی برنامه آموزش فلسفه به کودکان مورد بررسی قرار گرفت، به صورت پس‌آزمون انجام داد. وی گزارش کرد که اجرای این برنامه در بهبود توانایی شناختی عمومی گروه تجربی و همچنین در خواندن و درک مطلب اثر مثبتی داشته است.

مونتی و ماریا (۲۰۰۱)، در تحقیقی گزارش کردند که با اجرای برنامه آموزش فلسفه به کودکان در دو مدرسه ابتدایی شهر مکزیکو و با استفاده از «آزمون استدلال نیوجرسی»، دانش‌آموزان شرکت‌کننده در برنامه در زمینه مهارت‌های استدلال کردن و تفکر انتقادی عملکرد بالاتری نسبت به دانش‌آموزانی داشتند که در این برنامه شرکت نکرده بودند.

هایمر (۲۰۰۲)، با مطالعه درباره دانش‌آموزان سرآمد، اثرات مثبت برنامه آموزش فلسفه به کودکان را

در تفکر انتقادی، استدلال مفهومی و پژوهش فلسفی با دانش‌آموزان نشان داد. تحقیقات انجام‌شده در این زمینه حاکی از تأثیرگذاری زیاد این نوع آموزش به ویژه در رشد مهارت‌های استدلال، تفکر و خلاقیت دانش‌آموزان است. چنان‌که گذشت، از اهداف اساسی آموزش فلسفه به کودکان پرورش خلاقیت و تفکر است. هدف این برنامه، آموزش فلسفه به معنای رایج کلمه نیست بلکه بالا بردن و تقویت قدرت تشخیص، تمییز، استدلال و داوری کودکان است.

مدارس جامعه ما نیز می‌توانند محیط مناسبی برای اجرای برنامه P4C باشند، زیرا دانش‌آموزان مشتاقانه در جست‌وجوی فرصت‌هایی برای اندیشیدن، مشارکت و ابراز نظرند و در نظام فعلی آموزش و پرورش می‌توان زمینه‌های مناسب برای اجرای P4C و ایجاد کلاس تفکر و ساعت تفکر در مدارس دوره ابتدایی را فراهم آورد. هرچند ما در اینجا با استفاده از بررسی تطبیقی به تبیین اهداف و شباهت‌ها و تفاوت‌های اهداف آموزش فلسفه به کودکان در کشورهای ایالات متحده آمریکا، آرژانتین، انگلستان، استرالیا، فرانسه و دانمارک می‌پردازیم.

۱. اهداف آموزش فلسفه به کودکان در ایالات متحده آمریکا

الف) دیدگاه لیپمن

لیپمن در تعریف فلسفه برای کودکان می‌گوید: «فلسفه در آموزش و پرورش اعمال می‌شود تا دانش‌آموزانی ماهر در استدلال و درایت بسازد» (Lipman, 1991, p.112). او به عنوان استاد فلسفه با مشکل فقدان و با نقصان قدرت استدلال، تمییز و داوری نزد دانشجویان خود مواجه شد و از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰م. مطالعات نظام‌مندی را در تحلیل، تشخیص و حل مسئله انجام داد. وی عامل عمده این وضعیت را در ضعف تفکر، به ویژه سستی در تفکر انتقادی و خلاق یافت که ریشه در آموزش‌های دوره کودکی دارد و به همین دلیل، بر حسب تحول در سبک‌های آموزشی در دوره کودکی می‌توان آن را پیشگیری و درمان کرد (قراملکی و امی، ۱۳۸۴).

نخستین برنامه درسی فلسفه برای کودکان به وسیله لیپمن و دستیاران وی برای پایه‌های دوم تا دوازدهم نوشته شد. یک واحد درسی نوعاً شامل یک کتاب درسی یا یک داستان کوتاه است که به گروهی از کودکان ارائه می‌شود، سپس آنها در یک اجتماع پژوهشی در مدرسه یا بیرون از آن مشارکت داده می‌شوند. لیپمن هدف‌های این برنامه درسی را به صورت زیر دسته‌بندی کرده است:

۱- بهبود توانایی تعقل

۲- پرورش خلاقیت

۳- رشد فردی و میان‌فردی

۴- پرورش درک اخلاقی

۵- پرورش توانایی مفهوم‌یابی در تجربه

از نظر لیپمن هدف عمده برنامه آموزش فلسفه به کودکان آن است که به کودکان بیاموزند چگونه

برای خود فکر کنند. در واقع هدف فلسفه برای کودکان از دیدگاه لیپمن ایجاد تفکری اثربخش، انتقادی و مستدل در کودکان و پرورش آن است (قراملکی و امی، ۱۳۸۴). برنامه درسی ارائه شده توسط لیپمن در پایه‌های مختلف تنظیم شده و دارای محتوا و هدف‌های متفاوت و راهنمای آموزشی مخصوص به هر پایه است (قائدی، ۱۳۸۳، ص ۱۷).

لیپمن (۱۹۷۰) معتقد است که برنامه فلسفه برای کودکان تنها برنامه‌ای است که با انجام فلسفه به روش مباحثه ملزومات رشد اخلاقی کودک را تأمین می‌کند و این با درگیر کردن کودک در کاوشگری اخلاقی که مستلزم تفکر نقادانه و خلاقانه است میسر می‌شود. بر این اساس یکی از اهداف این برنامه تأمین رشد اخلاقی کودکان دانسته شده است. تحقق این اهداف و فراگیری بسیاری از مهارت‌های ذکر شده و نیز ایجاد تمایل برای استفاده از این مهارت‌ها از طریق زبان و با ایجاد یک «اجتماع پژوهشی»، جایی که کودکان به عنوان اقدامی مشارکتی به تبادل نظر با همدیگر می‌پردازند به بهترین شکل ممکن امکان‌پذیر است (مرعشی، ۱۳۸۵، صص ۲۳-۲۲).

لیپمن معتقد است فلسفه برای کودکان اساساً از الگوی معلم- شاگرد که در آن معلم دانش‌اش را به شاگردان واگذار می‌کند و به عبارت دیگر شاگردان به عنوان ظروف خالی تلقی می‌شوند، متفاوت است. برنامه‌های فعلی گرچه در لفظ و حتی در اهداف اولیه مبتنی بر تفکر انتقادی هستند، اما هر کسی که شاهد چنین برنامه‌هایی باشد، به خوبی درمی‌یابد که آنها آنچه را که موعظه می‌کنند کاملاً به عمل در نمی‌آورند. فلسفه برای کودکان فلسفه را به عنوان سکوی پرتابی مورد استفاده قرار می‌دهد که عقل، تصور اخلاقی و تفکر انتقادی و خلاق کودکان را حساس می‌کند، فلسفه نه تنها به آنها یاد می‌دهد که به موارد فوق احترام بگذارند بلکه به آنها اجازه می‌دهد که پیشرفت کنند و شکفته شوند (Lipman, 1993, p.523). مقوم اصلی برنامه لیپمن تبدیل دانش‌آموزان به کاوشگران ماهر و جوان است. مراد از کاوشگر بودن، جست‌وجوگر فعال و پرسشگر مضر بودن، هوشیاری دائمی برای مشاهده ارتباطات و اختلافات، آمادگی همیشگی برای مقایسه، مقابله و تحلیل فرضیه‌ها، تجربه مشاهده، سنجش و امتحان است (Ibid, p.682). بنابراین، در برنامه لیپمن، کلاس درس به یک جامعه پژوهشگر به منظور کاوش مشترک تبدیل می‌شود و کودکان با کار گروهی مهارت تفکر منطقی خود را افزایش می‌دهند. لیپمن در یک رشته از کتاب‌های درسی به نام فلسفه برای کودکان تفکر انتقادی را برای آموزش ارائه می‌دهد که در آن نشان می‌دهد چگونه کودکان بخش عمده‌ای از وقت خود را صرف تفکر درباره تفکر می‌کنند.

ب) دیدگاه شارپ

آن مارگارت شارپ یکی از چهره‌های سرشناس و مؤثر در شناساندن و توسعه فلسفه برای کودکان و نوجوانان است. او از اعضای اصلی و قدیمی پژوهشکده توسعه و پیشبرد فلسفه برای کودکان و نوجوانان می‌باشد که توسط پروفیسور متیو لیپمن تأسیس شده است. به اعتقاد شارپ، فلسفه بدون اینکه فرد را با سردرگمی‌ها، تعارضات و خطرات موجود در موقعیت‌های زندگی واقعی که نیاز به تأمل و تعمق دارند مواجه کند، به سختی می‌تواند ارزش و زیبایی انتخاب درست به طرز انسانی را نشان دهد. تأملات و

تصمیم‌گیری‌های آدمی همواره چالشی برای شخصیت اوست، چرا که آدمی همیشه در مقابل احتمالات متعدد و در میان معماهای هولناک قرار دارد و این خود سرچشمه زیبایی و غنای این تصمیم‌گیری‌ها و ملاحظات است. (و به خاطر عدم توجه به زندگی واقعی و شرایط دشوار آن است که) متون فلسفی قدیمی در بیان این زیبایی ناتوان هستند (ناجی، ۱۳۸۳).

به عقیده شارپ در کتاب‌های فلسفه برای کودکان، هر صفحه باید شامل مفاهیم فلسفی گوناگون باشد که در سطح سنی بیش‌تر کودکان عادی به نظر رسیده و مهم‌تر از همه اینکه بحث‌انگیز باشد. این مفاهیم باید آن قدر بدیهی باشد که به سختی بتوان به آنها توجه کرد (بی‌نا، ۱۳۸۶ [الف]). به اعتقاد شارپ برنامه فلسفه برای کودکان به آنها نمی‌گوید به چه چیزی فکر کن. در نهایت این امر به خود کودک بستگی دارد. فلسفه ابزار ذهنی اجتماعی و عاطفی را در اختیار کودک قرار می‌دهد تا او بتواند به وسیله آن بهتر بیاندیشد. از طریق پرس‌وجوی جمعی کلاس تعهد و شجاعت عمل به دست آورد و منطقی فکر کند (شارپ، ۱۳۸۳). شارپ معتقد است متن فلسفی تلاشی است برای ارائه فلسفه به نحوی منطقی و جامع که فاقد هر گونه تجربه ملموس است، در حالی که داستان فلسفی کوششی است که کودکان را به کندوکاو در مورد مفاهیم و شیوه‌های فلسفی ترغیب می‌کند. این ترغیب از طریق جای دادن مفاهیم و شیوه‌های فلسفی در خلال اتفاقات داستان است. اتفاقاتی که بی‌واسطه با تجربیات کودکان در ارتباط باشد. به عبارت دیگر، داستان، فلسفه را در قالب تجارب شخصیت‌های تخیلی ارائه می‌دهد (ناجی، ۱۳۸۳).

شارپ عقیده دارد همه کودکان به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه به سمت بهتر قضاوت کردن کشیده می‌شوند. این امر شامل تفکر انتقادی، تفکر خلاق و تفکر مراقبتی/مسئولانه درباره ابعاد مختلف تجربه انسانی است، مسائلی که کتب سنتی فلسفه موجب برانگیخته شدن آنها نمی‌شود. کودکانی که در حال ایجاد حلقه‌های کندوکاو فلسفی هستند، به نوبه خود برای بیان پرسش‌ها و کندوکاوهاشان از داستان استفاده خواهند کرد. آنچه به‌عنوان تأمل در مفاهیم پرسش‌برانگیز داستان شروع می‌شود، کودکان را به دقت و توجه در پرسش‌ها و اندیشه‌هایی سوق می‌دهد که از تجربیات خود کودکان نشأت می‌گیرد. خود این داستان‌ها به محمل یا وسیله نقلیه‌ای برای جوانان تبدیل می‌شود که آنان را با خود به قلمرو جست‌وجوی فلسفی می‌برد. طوری که آنها می‌توانند ارتباط بین توانایی کندوکاو، که در آنان در حال پیشرفت است، و توانایی بهتر قضاوت کردنشان در زندگی روزمره را درک کنند. این بدان معنا نیست که تمام معلمان فلسفه‌ای که در داستان‌ها هستند باید چنین شخصیت یا سبک فلسفی داشته باشند. برخی از آنان می‌توانند مقرراتی، جست‌وجوگر، جدی، دوستدار سرگرمی، بد اخلاق، اجتماعی، جوان، آرام، ترسو و محتاط‌تر از دیگران باشند، اما خصوصیت مشترک آنان شگفتی و کنجکاوی خاص برای پی بردن به مسائلی است که فکر می‌کنند واقعاً اهمیت دارد و هیچ‌گاه تصور نمی‌کنند که پاسخ این مسائل پرسش‌انگیز فلسفی را می‌دانند. علاوه بر این، معلمان باید به اندیشه‌ها و احساسات کودکان احترام بگذارند و همچنین توانایی ایجاد یک محیط باز و سرشار از اعتماد را داشته باشند (همان).

ج) دیدگاه دیوید کندی

از نظر کندی فلسفه برای کودکان تلاش می‌کند تا به گذشته و آینده تفکر بپردازد. فلسفه برای کودکان دانشی زنده و جمعی است. بنابراین، نخستین تفاوت آن با فلسفه به معنای عام، «جمعی» و «دیالوگ» مدار بودن آن است. فیلسوف سنتی معمولاً تنهاست. آن فیلسوف تنها ممکن بود که در پاسخ به فیلسوفی دیگر رساله‌ای بنگارد، اما معمولاً فیلسوف دیگر زنده نبود یا نزد منتقد و پرسشگر خود حاضر نبود. فلسفه برای کودکان، فعالیتی گفتاری و زنده است. فلسفه برای کودکان به سنت وابسته است، سنتی که پیش‌تر توسط ارسطو بیان ارائه شده است؛ اما در همان زمان امری است که غلبه سنگین سنت بر خود را نمی‌پذیرد. پس ما در گفت‌وگوهایمان نمی‌گوییم که ارسطو چنین و چنان گفته است و نمی‌توان از آن عدول کرد. اینجا فرض مسلمی هست بدین معنی که آنگاه مردم داخل گفت‌وگوی فلسفی می‌شوند که تمامی سنت فلسفی در دست‌شان است و می‌توانند آن را با عقاید خودشان بازنگری کنند (کندی، ۱۳۸۳).

۲. اهداف آموزش فلسفه به کودکان در آرژانتین

دیدگاه اکورینتی

اکورینتی معتقد است فلسفه برای کودکان از جمله شاخه‌های جدید رشته فلسفه محسوب می‌شود، اما در این شاخه از مباحث پیچیده فلسفی خبری نیست بلکه در واقع آموزشی برای روشمند کردن تفکر است (اکورینتی، ۱۳۸۶) بنا به عقیده اکورینتی برنامه فلسفه برای کودکان باید منجر به بالا رفتن توانایی‌های ارتباطی، بیانی، مشارکتی و همکاری میان کودکان شود. از آنجا که هدف فلسفه برای کودکان تولید رفتارهای فلسفی در آنهاست تا آنها بتوانند آمادگی قابل قبول در بیانات کلامی داشته باشند، مناسب‌ترین روش‌شناسی تربیتی و آموزشی، بحث‌های فلسفی است. با وجود منابع مختلف، شروع کردن از پایه مکالمه و دیالوگ بهترین راه است؛ چرا که کلاس‌های گفت‌وگو و بحث آزاد مناسب‌ترین محیط برای بچه‌هاست تا با افکار یکدیگر آشنا شوند. ادب گوش دادن به صحبت‌های طرف مقابل را فراگیرند و بر احساس نادرست خود که آنچه را که می‌خواهند بگویند نامعقول و نابجاست، فائق آیند به گونه‌ای که تجربه‌ای که از دیگران به دست می‌آورند برای آنها همانند یک درس باشد (همان). این برنامه به گونه‌ای طراحی شده است که کنجکاوی و اعجاب کودکان را برانگیزد. هدف این است که به بالاترین میزان فکر سامان یافته، در مجموعه‌ای از پرسش‌ها دست یابند؛ با در نظر داشتن علایق کودکان و با توجه به این موضوع که آنها را بیش‌تر تحریک کنند و این امر با کارهای روشمند به اجرا درمی‌آید. این برنامه در جوامعی اجرا می‌شود که اعضای آن جامعه به سختی کار می‌کنند، بدین منظور که چیزهای بیش‌تری بدانند و افزون بر آن، به معنای جهان و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند نیز پی ببرند (همان).

۳. اهداف آموزش فلسفه به کودکان در انگلستان

الف) دیدگاه جنکینز

جنکینز اعتقاد دارد دانش‌آموزان یاد می‌گیرند چگونه کارها را انجام دهند؛ اما اینکه چگونه به جای خود فکر کنند را یاد نمی‌گیرند. در شرایطی که دانش‌آموزان از کتاب‌های دوره آموزشی و آموزگاران نظریه‌ها و تعاریف متعدد و گوناگون یاد می‌گیرند، بدان معنا نیست که بتوانند در تفکرات خود نیز نقادانه عمل کنند و داورهای ارزشمندی ارائه نمایند. این امر تأثیر ژرفی بر آموزش کودکان در عرصه‌های اخلاق و زیباشناسی دارد. به اعتقاد جنکینز، ویژگی اصلی فلسفه برای کودکان عبارت است از تشکیل حلقه کدوکاو در کلاس درس که در آن کودکان سنین سال‌های آغاز دبستان تشویق می‌شوند در حضور یک مربی درباره اندیشه‌های فلسفی بحث کنند و گوش فرادهند (صفایی، ۱۳۸۴). جنکینز عقیده دارد امروزه سازمان‌هایی در سراسر دنیا تشکیل شده که به ترویج فلسفه برای کودکان می‌پردازند و منابع و مطالب گسترده‌ای برای آموزگاران وجود دارد که دانش فلسفی اندکی داشته یا حتی فاقد این دانش هستند تا بتوانند فلسفه را به کلاس‌های درس ببرند (همان). از نظر جنکینز بیش‌تر حلقه کدوکاو زمانی بهترین کارکرد خود را ارائه می‌کند که یک غریبه به کلاس حضور یابد تا کدوکاو را تسهیل بخشد. کودکان به آموزگار خود نگاه می‌کنند تا پاسخ پرسش‌ها را به آنها بدهد، نه اینکه درباره موضوعاتی با آنها بحث کند. این مسئله را به طور وسیع تعمیم می‌دهم؛ البته همه آموزگاران به این شکل عمل نمی‌کنند، اما این برنامه درسی آنها را ترغیب می‌کند به این شیوه عمل کنند (همان). به طور طبیعی یک دانش‌آموز که به صورت انتقادی فکر می‌کند، کسی است که به احتمالاتی واقف است که قوانین ثابت مدرسه یا خانه باید تغییر کند، تکذیب شود یا دست کم مورد پرسش و تردید قرار گیرد. این موضوع اغلب باعث می‌شود آموزگاران فکر کنند کدوکاو فلسفی افراطی است؛ اما دانش‌آموزی که به صورت انتقادی فکر می‌کند، در مقابل با همسالان و همکلاسی‌های خود که افکار خود را منعکس نمی‌کنند از اعتماد به نفس و عزت نفس بیش‌تری برخوردارند؛ آنها مبتکرتر و حساس‌ترند و دارای قوه تخیل قوی‌تر و حس همدلی بیش‌تری‌اند (همان).

ب) دیدگاه متیوز

متیوز از فعالان فلسفه با کودکان در انگلستان است. علاقه وی به «فلسفه با کودکان» (Philosophy with Children)، به گفته خودش، با فرزندانش آغاز شده است. پرسش‌هایی که فرزندان او در ایام طفولیت از وی می‌پرسیدند جرقه‌هایی در ذهن او ایجاد کرده است و به این باور رسیده که کودکان تفکر فلسفی دارند و می‌توان با آنها محاورات فلسفی داشت و کودکان نیز قادرند استدلال‌های فلسفی داشته باشند (بی‌نا، ۱۳۸۶). متیوز به این نکته پی می‌برد که ادبیات داستانی کودکان حاوی مطالب فلسفی است و نوعی پیوستگی در افکار وجود دارد که در کتاب‌های کودکان به چشم می‌خورد و جالب توجه است. در طی انجام تحقیقات در زمینه «فلسفه در ادبیات کودکان»، وی به

این نکته پی می‌برد که برای شناخت افکار فلسفی کودک باید پاره‌ای تحقیقات روانشناسی نیز داشت و از نقطه نظر فلسفی به آن نگاه کرد. (بی‌نا، ۱۳۸۶ [الف]).

از نظر متمیوز کودکان فرصت بیش‌تری دارند تا زندگی تخیلی‌شان را توسعه دهند و ما با جدا کردن دنیای خودمان از کودکان، نه اجازه می‌دهیم که آنها وارد دنیای ما شوند و نه خودمان به دنیای آنها وارد می‌شویم. ما در دنیاهای متفاوتی زندگی می‌کنیم و کودکان را مجبور می‌کنیم تا در دنیای خودشان بمانند (Matthews, 1994). از دیدگاه متمیوز، آموزش فلسفه به کودک تلاش برای کمک به بچه‌هاست تا بهتر فکر کنند، فکرشان را با تخیل بیش‌تری بسط دهند و پیشرفت خود را ملاحظه کنند. اما ما مسئول نیستیم که به آنها طرز نگرش به دنیا را بدهیم، آنها خودشان این کار را خواهند کرد.

ج) دیدگاه ساتکلیف

از نظر ساتکلیف همه دیدگاه‌ها در زمینه فلسفه و کودک قابل احترام‌اند، اما این امور برای نیاز فرهنگ‌های متفاوت و حتی کودکان که با یکدیگر متفاوت‌اند کافی نیست و هر فرهنگ منابع و مطالب مکتوب مطابق با نیازهای خود را می‌طلبد (بی‌نا، ۱۳۸۶ [ب]). به عقیده ساتکلیف مواد درسی لیپمن به اندازه کافی سیال نیست و برای همه فرهنگ‌ها و سنت‌ها قابل استفاده نمی‌باشد. او به روش و کارهای لیپمن احترام می‌گذارد، اما ضعف‌های این راه را نیز نادیده نمی‌گیرد (همان). از دیدگاه ساتکلیف هر کس کندوکاو فلسفی با کودکان را به روشی از پیش آماده شده آغاز کند و به این تأثیر نزدیک نشود ضعیف عمل کرده است (ساتکلیف، ۱۳۸۴). وی علاوه بر سه نوع تفکر مطرح‌شده، یعنی تفکر انتقادی، تفکر خلاق و تفکر عاطفی، نوع چهارمی از تفکر را مطرح می‌کند به نام تفکر جمعی (collaborative thinking) و آن را به بُعد جمعی حلقه کندوکاو اضافه می‌کند. ساتکلیف در پی آن است تا با فلسفه و کودک علاوه بر گسترش چهار نوع تفکر فوق «وضعیت‌های خوب فکر کردن» را هم گسترش دهد که خود باعث پیشرفت می‌شود. از نظر او این وضعیت‌ها از این قرارند: جدیت (seriousness)، رک بودن (openness)، همکاری (collaboration)، معقول بودن (reasonableness)، مهربان بودن (amiability)، سرسختی (tenacity)، همدل بودن (empathy)، و داشتن حس شوخ‌طبعی (sense of humor) (بی‌نا، ۱۳۸۶ [الف]).

د) دیدگاه فیشر

فیشر عقیده دارد فلسفه با حیرت آغاز می‌شود. کودکان نسبت به جهان همان حس طبیعی حیرت را دارند که فلاسفه بزرگ دنیا آن را احساس می‌کنند. اگر در اطراف‌شان افرادی باشند که بتوانند در این حس حیرت شرکت کنند، واقعاً بخت یارشان است. آنها می‌توانند با استفاده از استدلال، کنجکاو خود را تبدیل به پیشنهاد، نظریه و فرضیه‌هایی درباره شیوه کار جهان کنند. به نظر کارل پوپر (Karl Popper)، ویژگی اساسی انسان مشکل‌گشا بودن اوست و البته مشکلات را پایانی نیست. کودکان باید جویای مشکل و نیز مشکل‌گشا باشند. به عقیده پوپر، مناسب‌ترین سازمان انسانی «جامعه باز» است؛

یعنی جامعهٔ کاوشگری که همه می‌توانند در آن شرکت کنند. مدرسه‌های فلسفی یونان باستان، مکانی بودند که هر موضوع یا مسئله‌ای را می‌شد در آن به بحث گذاشت، این الگو برای ارائه به کودکانی که به آنها درس می‌دهیم، سودمند است (فیشر، ۱۳۸۶ [ب]). فیشر عقیده دارد فلسفه همان چیزی است که وقتی تفکر خودآگاهانه می‌شود، پدید می‌آید. فلسفه به جوانان فرصت می‌دهد برای هضم پارهٔ وسیعی از مسائل شخصی، اخلاقی و اجتماعی تلاش کنند و نسبت به خودشان، به عنوان متفکران نقاد، آگاه‌تر شوند. کودکانی که به فلسفه می‌پردازند خود و جهان را به شیوهٔ تازه‌ای مشاهده می‌کنند. آنها به عقایدی دست می‌یابند که در غیر این صورت ممکن نبود به فکرشان برسد (فیشر، ۱۳۸۵ [ب]، ص ۳۹).

به اعتقاد فیشر، فلسفه فکر را باز و زیاد می‌کند؛ چرا که به شما فرصت فکر کردن می‌دهد. همین فرصت فکر کردن است که همهٔ ما به آن نیاز داریم (فیشر، ۱۳۸۶ [الف]). درک داستان یکی از مقدماتی‌ترین قدرتهایی است که در ذهن کودک پدید می‌آید و جامع‌ترین شیوهٔ به‌کارگیری تجربه‌های انسانی است. نیروی داستان در این است که می‌تواند دنیایی احتمالی را به عنوان موضوع کاوش فکری بیافریند. داستان ما را از بند اینجا و اکنون رها می‌کند؛ ساختاری هوشمندانه است که در عین حال عادی نیز هست. داستان وسیله‌ای برای درک جهان و درک خویشتن است. تعجبی ندارد که ابزار اولیهٔ تدریس در همهٔ جوامع انسانی داستان باشد. به عقیده فیشر، آنچه داستان‌های مناسب تفکر باید برای کودکان فراهم کنند، دل‌بستگی است؛ یعنی درگیر ساختن دانش آموز با شرایط حاکم بر داستان که انگیزه‌ای برای درگیری و درک بیشتر است. به عقیدهٔ وی، عامل تخیل در داستان‌ها به کودکان امکان می‌دهد با استفاده از تجربه‌های تخیلی قدرتمند، دربارهٔ تجربه‌های واقعی صحیح‌تر فکر کنند (فیشر، ۱۳۸۵ [ب]، ص ۱۳۵).

فیشر معتقد است از درس‌هایی دربارهٔ داستان‌هایی برای فکر کردن، سه نوع هدف دنبال می‌شود:

۱. اهداف آموزشی: برای کمک به رشد مهارت‌ها در زبان انگلیسی، به ویژه پاسخ به مجموعه‌ای از مطالعات، و ایجاد مهارت‌های گفتاری و شنیداری.

۲. اهداف شناختی: برای ایجاد تحول در فکر کردن، پرسش کردن، تصور کردن و استدلال کلامی.
۳. اهداف اخلاقی و اجتماعی: برای کمک به رشد اعتماد به نفس کودکان در این مورد که خودشان می‌توانند به تنهایی فکر کنند، و تشویق درک و رفتار مسئولانه در برابر دیگران (فیشر، ۱۳۸۶ [الف]، ص ۲۱).

به باور فیشر مباحثهٔ فلسفی بر فرضیه‌های بسیاری استوار است. یکی اینکه کودکان طبیعتاً و به روش‌هایی که بسیاری بزرگسالان از یاد برده‌اند، تشنهٔ کنجکاوی و اندیشیدن به مفاهیم هستند. مورد دیگر این است که مباحثه‌های فلسفی می‌تواند موجب شود کودکان جهان خود را به گونه‌ای تحلیل، سازماندهی و تفسیر کنند که به درک آنها از خود و جهان اطرافشان کمک کند. مورد سوم اینکه بزرگ‌ترها می‌توانند در طرح فلسفی پرسش‌ها به کودکان کمک کنند و موجب سهولت این فرایند شوند. این گونه مباحثه‌های فلسفی، برای کودکان نه تنها ثمربخش است بلکه از این جهت که به بخش مهمی از میراث فکری‌شان دست می‌یابند نیز می‌تواند مورد توجه قرار گیرد (فیشر، ۱۳۸۵ [ب]، ص ۶۱).

کاوش فلسفی، شیوه‌های سنتی مثل تدریس به تمامی کلاس را با ابتکارات مختلف در چالش عقلانی برای بچه‌هایی با توانمندی‌های مختلف درهم می‌آمیزد. فلسفه کودکان را با تفکر انتزاعی آشنا می‌کند. فلسفه می‌تواند باعث بهبود کیفی تدریس و یادگیری در خانه و مدرسه شود، چرا که باریگر کسانی است که هدف‌شان از تدریس، حساس‌تر شدن به مسائل فلسفی و مسلط‌تر شدن در راه‌اندازی پرسش و پاسخ فلسفی است تا بدین شیوه بچه‌ها را وارد مباحث متفکرانه کنند (همان، ص ۴۱).

فیشر اعتقاد دارد کودکانی که در بحث فلسفی شرکت دارند، شواهدی نشان می‌دهند مبنی بر:

۱- تواناتر شدن در پرسیدن

۲- فعال‌تر شدن در بحث کلاسی

۳- خلاق‌تر شدن در ابداع نظراتی درباره موضوعی خاص

۴- خواهان و تواناتر شدن در ارائه دلیل و برهان برای دفاع از نظرات

۵- منطقی و متفکر شدن در رفتار

۶- هوشیارتر شدن نسبت به آنچه دیگران می‌گویند

۷- متکی‌تر شدن به خود به عنوان فردی متفکر و یادگیرنده (همان، ص ۳۳۰).

به عقیده فیشر هدف از پژوهش فلسفی، کمک به بچه‌هاست که مهارت‌ها و منش خود را رشد دهند تا بتوانند نقش خود را در یک جامعه کثرت‌گرا به طور کامل ایفا کنند. پژوهش فلسفی می‌تواند خودباوری و اطمینان فکری بچه‌ها را بالا ببرد (فیشر، ۱۳۸۶ [الف]). فلسفه برای کودکان نوعی فلسفه کاربردی است، البته نه به آن معنی که برنامه‌ای باشد تا در آن از نظرات فلاسفه مختلف برای روشن‌سازی و حل مسائل غیرفلسفی استفاده شود، بلکه هدف آن است که شاگردان را وادار به فلسفیدن و انجام فعالیت فلسفی شخصی کند. از آنجا که از اسامی و تاریخ‌های مختلف و واژه‌های تخصصی خبری نیست، کودکان آزادند به فلسفه و فعالیت‌های فلسفی‌ای که به عقاید و تمایلات خودشان مربوط است فکر کنند. هدف این است که به کودکان کمک شود تا از حالت عادی به حالت اندیشمندانه، از بی‌تفاوتی به اندیشه‌ورزی و از تفکر معمولی به تفکر انتقادی حرکت کنند (فیشر، ۱۳۸۵ [الف]، ص ۶۲). از دیدگاه فیشر، هر چه بیش‌تر کودکان را به تفکر درباره تفکر تشویق کنیم، آنها را بیش‌تر در دستیابی به آگاهی فراشناختی و درک ذهن خودشان یاری داده‌ایم.

۴. اهداف آموزش فلسفه به کودکان در استرالیا

الف) دیدگاه کم

فیلیپ کم اعتقاد دارد ذهنی که فرآیند تفکر را انجام نمی‌دهد و تصمیم می‌گیرد، شخص را دچار استدلال‌ها و شیوه‌های غیر قابل اتکا می‌کند. در مقیاسی وسیع‌تر، او دچار بیماری‌های فراگیری چون پیشداوری و تبعیض می‌شود. کم برای چنین فرآیندی یک واژه تازه به وجود آورد. وی این فرآیند را «سقراطی نبودن» می‌خواند. کم می‌گوید: «سقراط بود که گفت زندگی‌ای که درباره آن تحقیق و بررسی

نشود، ارزش زیستن ندارد.» (رابینسون، ۱۳۸۳). فیلیپ کم معتقد است به طور اساسی هدف این برنامه بر این اصل استوار است که کودکان بتوانند به پرس‌وجو بپردازند، فکر کنند و در زندگی اهل تفکر باشند (محمدی، ۱۳۸۶).

در آموزش فلسفه، کاری که کودکان انجام می‌دهند این است که یاد می‌گیرند برای یادگیری خود و به ایده و عقاید خود ارزش بگذارند و برای یکدیگر به عنوان اعضای یک جامعه ارزش قائل شوند. فیلیپ کم معتقد است اگر فلسفه در روش‌هایی بازسازی شود که مناسب استعداد و علایق کودکان باشد، می‌تواند موضوع مناسبی برای آنان شود (Cam, 1995, p. 67) و این بازسازی باید به نحوی باشد که کودکان درباره فلسفه نیاموزند، بلکه عمل فلسفی انجام دهند (قائدی، ۱۳۸۳ [الف]، ص ۸۵). به اعتقاد کم اگر کودکانی که از مدارس فارغ‌التحصیل می‌شوند قادر به خواندن، نوشتن و شمردن نباشند، جامعه وحشت‌زده خواهد شد. اما اگر آنها هنگامی که فارغ‌التحصیل می‌شوند سقراطی نباشند، هیچ کس توجهی به این امر نخواهد کرد. مقصود از این واژه توانایی تفکر درباره موضوعات مهم زندگی، توانایی درک معانی ژرف موضوعات و توانایی اتخاذ تصمیم به تفکر است (رابینسون، ۱۳۸۳).

ب) دیدگاه میل

میل معتقد است استفاده از برنامه فلسفه برای کودکان، نوعی تحول و نتایج آن چشمگیر بود. میل هم اکنون مشغول نوشتن یک برنامه تحصیلی تازه فلسفه است که موضوعات انتخابی را در اختیار دانش‌آموزان سال آخر قرار می‌دهد که هنوز آزمون ورودی سوم را پشت سر نگذاشته‌اند. میل به دانش‌آموزان ابتدایی تا دانش‌آموزان سال آخر فلسفه درس می‌دهد. به باور میل دانش‌آموزان به مثابه گل هستند. برخی از آنها زمان زیادی برای شکوفایی نیاز دارند و هنگامی که شکوفا شوند، متوجه می‌شوند که مدت مدیدی را به تفکر سپری کرده‌اند. میل همواره از درک ژرفی که کودکان دارند شگفت‌زده می‌شود. هنگامی که آنها متوجه می‌شوند ایده‌هایشان افکار غنی است، اعتماد به نفس بیش‌تری پیدا می‌کنند. از نظر میل، دانایی و خردی که کودکان در تعامل با کلاس درس از خود نشان می‌دهند، آن قدر ژرف است که هیچ‌گاه آن را فراموش نمی‌کنند (بی‌نا، ۱۳۸۶ [الف]). میل اعتقاد دارد برنامه فلسفه به تحکیم برخی الگوها در مدارس کمک کرده است. کودکان با وجود چنین برنامه‌هایی یاد گرفته‌اند که می‌توانند با ایده‌های فردی مخالف باشند، بی‌آنکه نسبت به وی احساس انزجار داشته باشند و این امر باعث شده تا نزاع‌هایی که در زمین بازی به وجود می‌آید متوقف شود (رابینسون، ۱۳۸۳).

ج) دیدگاه اسمیت

اسمیت از سال ۱۹۹۹ طرح آموزش فلسفه به کودکان را با همکاری معلمان سه مدرسه انجام داد؛ مقطع کلاس‌ها هفتم و نهم بوده است. اسمیت گزارش می‌کند که مسائل اخلاقی و انسانی از مسائل محوری در تفکرات این گروه سنی است. وی در کلاس‌هایش مهارت‌هایی چون شناسایی، طبقه‌بندی، تعریف، توضیح، به‌کارگیری، تطبیق، فرضیه‌سازی و قضاوت را پرورش می‌دهد (Smith, 1999).

۵. اهداف آموزش فلسفه به کودکان در فرانسه

برنیفیر (Brenifier) اعتقاد دارد شرکت آموزگار در مباحث فلسفی یکی از مهارت‌های لازم برای معلم «فلسفه برای کودکان» است، که این امر به ممارست وی در هنر مطرح کردن پرسش از کودکان نیاز دارد. نمی‌توان کودکان را وارد یک بحث فلسفی کرد، مگر اینکه خود نیز به عنوان یک آموزگار وارد فرآیند تفکر شویم (برنیفیر، ۱۳۸۳). بیش‌تر دانش‌آموزان، فلسفه‌ای را که از طریق درس استاد می‌شنوند تکرار می‌کنند، چرا که اساساً به اصول فلسفه پرداخته نمی‌شود و تنها عقاید فیلسوفان در نظر گرفته می‌شود. به نظر برنیفیر، در آموزش فلسفه بررسی عمیق‌تر معنا و مفهوم اندیشه‌ها جذاب‌تر است (همان). برنیفیر عقیده دارد مسئله‌ای که با آن آغاز به کار می‌کنیم چگونگی تشخیص مسائل اساسی و مهم در فلسفه است، چرا که فلسفه می‌تواند به مسائل مهمی همچون نویسنده‌ها و مکتب‌های فکری گوناگون بپردازد. اگر بخواهید در مدارس ابتدایی تدریس کنید، زمانی که از بچه‌ها بخواهید که باید ساعت‌ها وقت صرف مطالعه این کتاب‌ها کنند، آنها از ادامه یادگیری امتناع خواهند کرد. آموزگار در مدارس ابتدایی باید به طور کلی همه نوع کاری را انجام دهد؛ اما در زمینه فلسفه باید یک متخصص به این کار بپردازد. هر کسی می‌تواند بی‌آنکه وارد دانشگاه شود برای خود فلسفه‌ای را ساخته و پرداخته کند. برنیفیر از زاویه دید سقراط مسئله را بررسی می‌کند. هر کسی درباره هر موضوعی ایده‌ای مخصوص به خود دارد؛ در فلسفه هدف این است که بگوییم چگونه روی ایده‌ها و اندیشه‌ها باید کار کرد. اگر می‌گویند فرانسویان مردمان خوبی نیستند باید علت آن را مشخص کرد و سپس برای آن استدلال آورد (فیضی‌خواه و ناجی، ۱۳۸۳).

از دیگر مسائلی که برنیفیر سعی کرده در این زمینه به آن دست یابد تعیین سه مرحله اصلی بود که آن را توانایی فلسفی می‌نامند. اولین مرحله عمق بخشیدن به افکار توسط یافتن علل، تجزیه و تحلیل، ساده‌سازی و پرداختن به پیش‌فرض‌هاست. مرحله دوم مفهوم‌سازی است. اغلب وقتی از کسی سؤالی می‌پرسیم آنها با مثال پاسخ می‌دهند. مفهوم‌سازی بدین معناست که مثال‌ها را کنار بگذاریم، اگر هم از آنها استفاده می‌کنیم، در چارچوب انتقال مفاهیم باشد. مرحله سوم مسئله‌پردازی است. هیچ چیز بدون مسئله نیست. هیچ چیز مشخص نیست. این مرحله را با مطرح کردن پرسش یا بحث کردن انجام می‌دهیم. وقتی به الف فکر می‌کنید دیگر به غیر از الف به چیزی نمی‌اندیشید، بنابراین فراتر از الف را نخواهید دید. نکته قابل توجه در این روش این است که در کلاس باید نگرش فلسفی ایجاد کنیم. آموزگار باید کودکان را شگفت‌زده کند و چگونگی وقایع را طوری بررسی و تجزیه و تحلیل کند که دانش‌آموزان شگفت‌زده شوند، چرا که شگفتی و حیرت آغاز فلسفه‌ورزی است (برنیفیر، ۱۳۸۳).

۶. اهداف آموزش فلسفه به کودکان در دانمارک

به اعتقاد یسپرسن (Jespersen)، هسته فلسفه حیرت است، چرا که تفکر پرسشگری و پاسخگویی

مدام است. امواج پرسش‌ها روز و شب با ذهن ما برخورد می‌کنند. انسان‌های اولیه به این پرسش‌ها برای آگاهی از خویشتن خویش نیاز داشتند، درست همان طور که کودکان بدان نیاز دارند. شما باید خودآگاهی داشته باشید. اگر چنین نباشد، مانند روایات زنده‌ای هستید که کارها را انجام می‌دهد بدون آنکه بدانند چرا. شما گاهی با افرادی روبه‌رو می‌شوید که کورکورانه کارهایی را انجام می‌دهند، فقط به این دلیل که دیگران آن کارها را انجام می‌دهند اما خودشان را به حساب نمی‌آورند (پریسپرسن، ۱۳۸۶). به باور پریسپرسن، فلسفه و تفکر روشن دربارهٔ اصول، محدود به زمان و دوره‌ای خاص نیست، بلکه از وقتی آموزش آغاز می‌شود فلسفه نیز با آن آغاز می‌شود و نباید خط قرمزی برای فلسفه تا دورهٔ دانشگاهی قائل شد؛ بنابراین، بهتر است خردورزی و فلسفه را زودتر با نوجوانان خود شروع کنیم. روشن است که فلسفه، عمیق‌ترین نوع تفکر است و برای ترکیب آن با تفکر بچه‌ها به یک مربی نیاز است تا به سخنان آنان گوش فرا دهد و روی نظراتشان تأمل کند و بازخورد بهتری را با پرسش‌های مناسب و هدایت بحث به آنان برگرداند و به آنها کمک کند تا بتوانند تفکرات عمیق‌ترشان را به زبان و در قالب کلمات درآورند (طارمی، ۱۳۸۴).

پریسپرسن معتقد است که متون مورد نظر برای کار فلسفی با کودکان و نوجوانان بایستی به شکل حکایت باشد. از خواندن این داستان‌ها همراه با دانش‌آموزان لذت ببرید و به آنها بگویید که واقعاً داستان‌های خوبی هستند. هر کودکی الگوی تفکر خاص خودش را دارد که همزمان با یادگیری زبان مادری در اوایل دوران کودکی شکل می‌گیرد. این بدان معناست که وقتی کودک به مدرسه می‌رود، روش فکری او کاملاً شکل گرفته است. در هر کلاس به تعداد کودکان الگوهای تفکر وجود دارد. به طور مجازی، الگوهای فکری کودکان و معلم بر هم تأثیر می‌گذارند اما ممکن است برحسب موضوعی که مورد بحث قرار می‌گیرد یا دربارهٔ آن صحبت می‌شود، دوباره از هم فاصله بگیرند. هنگامی که دربارهٔ موضوعات فلسفی در کلاس بحث می‌شود، بسیار مهم است که معلم الگوهای تفکر هر یک از دانش‌آموزان را بداند. این وظیفهٔ اوست که از شناخت دانش‌آموزان در قالب نظم فکری خود ایشان حمایت کند و آن را بسط دهد؛ به عنوان مثال، یک دانش‌آموز به شدت منطقی می‌اندیشد و دیگری شهودی؛ دانش‌آموز دیگر نیز از هردو به عنوان عناصر پایه استفاده می‌کند. وظیفهٔ معلم آن است که از ادراک کودکان در قالب نظم فکری خود ایشان حمایت کند (پریسپرسن، ۱۳۸۶).

به باور پریسپرسن داستان‌های لیپمن در دانمارک کارایی ندارد، زیرا این داستان‌ها و کتاب‌های راهنما بر پایهٔ منطق بنا شده است در حالی که دانمارکی‌ها برای منطق تربیت نشده‌اند؛ به گفتهٔ یکی از معلمان، ما از مرز منطق گذشته‌ایم، دیگر به منطق نیاز نداریم و نمی‌توانیم با استفاده از کتاب راهنمای مفصلی تدریس کنیم که کم و بیش به ما می‌گوید باید به کجا برسیم؛ یک نتیجهٔ مشخص، جواب درست، روش فکر کردن، روش فلسفه. این راه بسیار از روش دانمارکی دور است، برای همین کارایی ندارد. کلید همهٔ اینها آن است که فرهنگ، روش تفکر و روش زندگی خودتان را بشناسید؛ هیچ راه دیگری وجود ندارد، زیرا اگر چنین نکنید در آن صورت تجربهٔ فلسفی دانش‌آموزان را به عنوان ابزاری عالی و مهیج برای شناخت خود و دیگران خراب می‌کنید (همان). کودکان به نوعی پیش‌فلسفی‌اند، یعنی دربارهٔ چیزهایی که

می‌بینند، می‌شنوند، استشمام می‌کنند و تجربه می‌کنند، شگفت‌زده می‌شوند. فلسفه به ما پرسش‌ها را می‌دهد اما ادعا نمی‌کند که فقط اینها مسائلی‌اند که حقیقت دارند. پرسش‌ها راهی است که ما را به بالا زدن پرده و دیدن صحنه هدایت می‌کند، جایی که زندگی سپری می‌شود. ما فقط قسمتی از آن را می‌بینیم و هیچ وقت همه صحنه را نمی‌بینیم. این دقیقاً همان فلسفه است: پرسش‌های حیرت‌آور، که به ما نگاهی اجمالی از نقاط برجسته صحنه را می‌دهد، جایی از بازی که می‌گوییم زندگی اجرا می‌شود (همان).

از آنجا که فلسفه عمیق‌ترین تفکر بشری است، پرواضح است که فلسفه و تفکر کودکان باید به نوعی با یکدیگر ارتباط داشته باشند. کودکان به طور طبیعی فیلسوف‌اند؛ بنابراین لازم است معلمان به آنها کمک کنند که درباره کلمات به طور عمیق فکر کنند تا زبان و تفکر ایشان رشد یابد. به بیان دیگر، ما باید از طریق دادن کلمات و جمله‌ها، با عمیق گوش کردن به آنها و با منعکس کردن ایده‌هایشان به کودکان بیاموزیم که چگونه در سطوح بالاتر تفکر مانند تفکر نقاد و خلاق فکر کنند (همان). از نظر یسپرسن، فلسفه پس‌زمینه تمامی علوم تجربی و تفکر بشری است و جزء مهمی از دوره نوجوانی است و بچه‌ها به یک عبارت، فیلسوفان فطری و طبیعی‌اند و تنها به شکل دادن مرتب و منظم آنها در قالبی درست نیاز است. این دلیل اصلی اهمیت فلسفه برای کودکان است به طوری که آنان بتوانند توانایی‌های ذهنی و زبانی خود را در کارکرد های فردی و اجتماعی توسعه دهند (طارمی، ۱۳۸۴).

۷. شباهت‌های اهداف آموزش فلسفه به کودکان در امریکا و فرانسه

شباهت اهداف لیپمن و برنیفیر

شیوه‌های لیپمن و برنیفیر از جهات مختلفی تشابه دارند. عمده‌ترین موضع شباهت این است که هر دو بر رویکرد و جهت‌گیری واحدی در فلسفه برای کودکان استوارند. هر دو افزایش مهارت تفکر انتقادی و خلاق کودکان را هدف قرار داده‌اند و معطوف ساختن کودکان به مسائل خاص فلسفی، مواجهه کردن کودکان با رازها و نیازهای وجودی، هدف آنان نیست هر چند این موارد به منزله میوه‌هایی قابل حصول‌اند. بنابراین، در مقایسه این شیوه باید به ارزیابی کارایی و اثربخشی آن دو در نیل به مهارت تفکر خلاق پرداخت.

۸. شباهت‌های اهداف آموزش فلسفه به کودکان در امریکا و انگلستان

الف) شباهت اهداف لیپمن و ساتکلیف

اولین موردی که راجر ساتکلیف در ارتباط با فلسفه برای کودکان و فلسفه با کودکان بدان اشاره می‌کند، این است که فلسفه با کودکان مفهومی نیست که درست شکل یافته باشد یا دست کم سازمانی نیست که از شکل درستی برخوردار باشد. به طور قطع، مؤسسات یا انجمن‌هایی که فلسفه با کودکان را جدا از فلسفه برای کودکان ترویج کند وجود ندارد. اما البته تفکری در ورای این مفهوم وجود دارد. به نظر

ساتکلیف، یک دلیل اینکه چرا عده‌ای در عبارت «فلسفه برای کودکان» از حرف «با» به جای «برای» استفاده می‌کنند، این است که می‌خواهند نشان دهند الزاماً از مطالب و اطلاعات مکتوب لیپمن و همکاران وی (که برنامه فلسفه برای کودکان را تشکیل می‌دهد) استفاده نمی‌کنند. این واژه‌گزینی متفاوت تا آنجا که ما عنوان «فلسفه برای کودکان» را به کار می‌بریم، فی‌نفسه نشانی از احترام به آن برنامه است هرچند این مواد درسی ممکن است وائمود به انجام کاری کنند که از انجام آن عاجزند. دلیل دیگر افرادی که از «با» به جای «برای» استفاده می‌کنند این است که صریح‌تر بفهمانند که فلسفه در این موارد بیش‌تر به یک فرآیند شباهت دارد- کندوکاو- بدین معنی که ما با کودکان مشارکت می‌کنیم و نه آنکه دانشی خاص (فلسفه) را برای آنها عرضه کنیم. اکثر افرادی که از عبارت «فلسفه برای کودکان» استفاده می‌کنند در تصدیق این امر که اقدام آنها به لیپمن و همکاران وی مرهون است ابراز مسرت می‌کنند. فرآیند کندوکاو فلسفی که آنها ترویج می‌کنند، به صورت کلی به یک حلقه کندوکاو اطلاق می‌شود که تفاوت چندانی با فلسفه برای کودکان ندارد. اگر تفاوت داشت آنها می‌بایست یک ویژگی خاص برای فلسفه ورزیدن با کودکان به روش خود ایجاد می‌کردند (ساتکلیف، ۱۳۸۴).

ب) شباهت اهداف لیپمن با فیشر

در مجموع مهارت‌های موردنظر فیشر با مهارت‌های فلسفه برای کودک لیپمن مطابقت دارد.

۹. شباهت اهداف آموزش فلسفه به کودکان در انگلستان و استرالیا

شباهت اهداف فیشر با کم

نحوه هدایت بحث توسط معلم و ملاک‌ها و معیارهای فیشر با ملاک‌ها و معیارها و نحوه هدایت بحث فیلیپ کم در کتاب *داستان‌های فکری* (Thinking Stories) - کتابی راهنما برای معلمان که به آنان پیشنهادهایی را در این باره به دست می‌دهد که چگونه می‌توان یک درس فلسفی را عرضه کرد، و شامل اصول مهمی برای معلمان در هدایت یک بحث فلسفی و چگونگی طرح درس و تمرین است- مشابهت زیادی دارد (بی‌نا، ۱۳۸۶). فیشر معتقد است مطرح کردن پرسش‌های فلسفی برای بچه‌ها می‌تواند سبب شود ویژگی‌هایی مثل دوری از تعصب فکری، جزم‌اندیشی، محترم داشتن دیگران، و خودبازبینی در شخصیت افراد جا افتد (فیشر، ۱۳۸۵).

۱۰. تفاوت‌های اهداف آموزش فلسفه به کودکان در آمریکا و انگلستان

الف) تفاوت اهداف لیپمن و ساتکلیف

ساتکلیف معتقد است به نظر درست می‌رسد که بگوییم «فلسفه با کودکان» شاخه کوچکی از «فلسفه برای کودکان» است. اگرچه تا اندازه‌ای که فلسفه با کودکان ممکن است جهت اشاره هر

عمل کندوکاو فلسفی با کودکان مورد استفاده قرار گیرد که از مطالب هدفمند لیپمن استفاده نکند، اما در اشاره به فلسفه با کودکان به عنوان شاخه کوچکی از فلسفه برای کودکان دچار اشتباه شده باشد. این امر به دلیل این است که بسیاری از مردم در کشورهای مختلف از داستان‌ها و دیگر محرک‌ها برای کندوکاو فلسفی با کودکان استفاده می‌کنند که به طور خاص برای این منظور ایجاد نشده است و اگر تمام این افراد را در زمره کسانی بدانیم که به جای فلسفه برای کودکان به فلسفه با کودکان می‌پردازند، آن وقت کسانی که اکنون یا اندکی بعد به فلسفه برای کودکان می‌پردازند در اقلیت قرار خواهند گرفت (ساتکلیف، ۱۳۸۴). در حقیقت فلسفه با کودکان، آنقدرها هم با صراحت برای تقسیم از پیشگامان این عرصه به کار رفته و یا باید به کار رفته باشد. در ابتدا، افرادی هستند که کار خود را به عنوان فلسفه با کودکان توصیف می‌کنند، اما از مطالب مکتوب هدفمند لیپمن و همچنین دیگر مطالب وی برای به راه انداختن کندوکاو فلسفی استفاده می‌کنند و افراد دیگری وجود دارند که فعالیت‌های خود را به عنوان فلسفه برای کودکان توصیف می‌کنند، اما از داستان‌ها و دیگر محرک‌هایی برای کندوکاو فلسفی استفاده می‌کنند که به طور خاص برای این منظور به وجود نیامده است. هر کسی می‌تواند بسیار سخت‌گیر باشد و بگوید یا فردی شیوه فلسفه برای کودکان را دقیقاً دنبال می‌کند یا این کار را نمی‌کند. من به این دیدگاه احترام می‌گذارم، اما این امر برای نیاز فرهنگ‌های متفاوت و حتی کودکان که با یکدیگر تفاوت دارند کافی نیست. از سوی دیگر، این امر را که چه نسبتی از این مطالب مکتوب هدفمند مورد استفاده قرار می‌گیرد تا مشخص کند افراد به این طبقه تعلق دارند یا به طبقه‌ای دیگر، ارزشمند نیست. آنچه افرادی را که در زمینه فلسفه برای کودکان، فلسفه با کودکان، حلقه کندوکاو فلسفی با کودکان، حلقه کندوکاو فلسفی، یا کندوکاو فلسفی (یا هر نام دیگری که بخواهد بر تفاوت خود اشاره داشته باشد)، فعالیت می‌کنند با یکدیگر متحد می‌کند، مهم‌تر از مورد یا مواردی است که آنها را از یکدیگر جدا می‌کند. عامل یکی کردن این فعالیت‌ها اندیشه هدایت‌کننده حلقه کندوکاو است (همان).

ب) تفاوت اهداف لیپمن با فیشر

چند تفاوت اساسی در کار این دو محسوس است. برنامه فلسفه برای کودک به گونه‌ای است که بحث کلاسی با پرسش از دانش‌آموزان شروع می‌شود و تأکید بر نکاتی است که باعث تفکر کودکان می‌گردد؛ در صورتی که در کتاب‌های فیشر پرسش‌ها از پیش تعیین شده‌اند و شاید به نوعی آن را القا می‌کند (بی‌نا، ۱۳۸۶ [ب]). همین طور مفاهیم خاص کتاب بیش‌تر در حیطه «علوم انسانی» (ادبیات و هنر) است. فیشر عقیده دارد مجموعه دیگری از دلایل آموزش تفکر حول محور طبیعت اجتماعی زندگی بشری، به خصوص پیوند میان مردم‌سالاری و حقوق شهروندی، می‌چرخد. جامعه کاملاً مردم‌سالار و دموکراتیک به شهروندانی خودمختار نیاز دارد که بتوانند فکر کنند، قضاوت کنند و برای خود اقدام ورزند. به بیان دقیق‌تر، تعلیم و تربیت برای شخصی که از لحاظ اخلاقی خودمختار باشد، نیازمند آموزش تفکر انتقادی (تحلیلی) است. اگر شهروندان فاقد قوه تمییز

بین راست و دروغ باشند، دیگر خبری از آزادی مردمی نخواهد بود. دمکراسی بستگی به درک مشترک و استفاده از بیان تمییزدهنده دارد. آنچه در این دنیای بحرانی و آشفته، که بر محوریت اقتصاد می‌گردد، نیاز داریم دستگاه‌های بیهوده‌یاب بسیار پیشرفته است. همانطور که رفته رفته موضوعات محلی، ملی و بین‌المللی پیچیده‌تر می‌شوند و آنها که به جای ما فکر می‌کنند لحن قانع-کننده‌تری می‌یابند، ما به مهارت‌های تفکر انتقادی بیش‌تر نیازمند می‌شویم تا با کمک آنها به درایتی هوشمندانه در امور ملی و در پی آن، به حل مسائل اجتماعی به صورت دمکراتیک، دست یابیم. کاوش فلسفی مستلزم کاوش در اصول اخلاقی و ارزش‌های جامعه است و باعث هوشیاری نقادانه در کودکان می‌شود که نتیجهٔ دخالت آنان در جهان، به عنوان متفکران این جهان و تحول-گرایان جهان آینده است (فیشر، ۱۳۸۵ [ب]، ص ۲۶).

جمع‌بندی نتایج و یافته‌ها

در اینجا به جمع‌بندی نتایج و یافته‌های تحقیق و به نتیجه‌گیری می‌پردازیم. در ابتدا پرسش نخست یعنی اهداف آموزش فلسفه به کودکان در کشورهای مختلف، به طور اجمالی در جداول زیر آمده است. اولین جدول، بررسی این موضوع در کشور امریکاست:

۱- به کودکان بیاموزند چگونه برای خود فکر کنند	بررسی آموزش فلسفه
۲- بهبود توانایی تعقل	
۳- پرورش خلاقیت	
۴- رشد فردی و میان‌فردی	
۵- پرورش درک اخلاقی	
۶- پرورش توانایی مفهوم‌یابی در تجربه	
۷- ایجاد تفکری اثربخش، انتقادی و مستدل و پرورش آن	
۸- ارزش قائل شدن برای فعالیت‌های فکری خود	
۹- لذت‌بخش شدن فعالیت‌های فکری	
۱۰- دست یافتن به قواعد منطقی استدلال و گفت‌وگو	
۱۱- احترام به عقاید یکدیگر	
۱۲- کاهش یافتن از تسلیم خام و بی‌چون و چرا شدن در مقابل هر عقیده‌ای	
۱۳- انتقادپذیر شدن	
۱۴- دستیابی به ماهیت مفاهیم	
۱۵- ابراز عقیده کردن در ارتباطات اجتماعی	
۱۶- برخورد صادقانه با یکدیگر، به دور از نفاق و دورویی	

۶۳ تبیین تطبیقی اهداف آموزش فلسفه به کودکان در کشورهای مختلف
(The Comparative Explanation of the Aims of Teaching Philosophy ...)

۱۷- مهارت یافتن در حل مشکل	
۱۸- بهبود بخشیدن به یادگیری	
۱۹- پیشرفت در تفکر انتقادی، خلاق و متعهد	
۲۰- استوارسازی فلسفه‌خوانی بر فلسفه‌ورزی	
۲۱- پرورش استدلال، شکل‌دهی مفهوم، برگرداندن و مهارت جست‌وجوگری	
۲۲- تأمین رشد اخلاقی کودکان	
۱- آشنا و درگیر کردن کودکان با کندوکاو فلسفی	تربیت شهروندان
۲- پرورش تمایلات دمکراتیک	

همان طور که در جدول فوق مشاهده می‌شود، مهم‌ترین اهداف آموزش فلسفه به کودکان در ایالات متحده از نظر متیو لیپمن و آن مارگارت شارپ پرورش تفکر و استدلال و بهبود یادگیری و به طور کلی پرورش مهارت‌هایی است که هر فرد در بزرگسالی به آن نیازمند است.

اهداف آموزش فلسفه به کودکان در آرژانتین هم به طور اجمالی در جدول زیر آورده شده است:

۱- شکل‌دهی و نگهداری تفکرات و طرز فکر انتقادی، خلاقانه و نועدوستی	تربیت شهروندان
۲- تولید رفتارهای فلسفی	
۳- دست یافتن به بالاترین میزان فکر سامان یافته در مجموعه‌ای از پرسش‌ها	
۴- احترام گذاشتن به آراء دیگران	
۵- آگاهی از افکار خود و چگونگی تأثیر افکار دیگران بر زندگی	

همان طور که در جدول فوق مشاهده می‌شود، مهم‌ترین هدف آموزش فلسفه به کودکان در آرژانتین از نظر اکورینتی، پرورش تفکر و روحیه انتقادپذیری است.

در جدول زیر به طور اجمالی اهداف آموزش فلسفه به کودکان در انگلستان ذکر شده است:

۱- تقویت جست‌وجوی حقیقت	تربیت شهروندان
۲- دادن فرصت فکر کردن	
۳- پذیرفتن مسئولیت دیدگاه‌ها و اعمال خود	
۴- یادگیری نقد و تفکر درباره دیگران	
۵- تربیت شهروندان اخلاقی	
۱- توسعه تفکر با تخیل بیش‌تر	۹

۲- ملاحظه پیشرفت خود	تفکر تفکر
۳- توسعه قابلیت‌های فکری کودکان	
۱- پرورش تفکر نقاد، خلاق، عاطفی و جمعی	
۲- گسترش وضعیت‌های خوب فکر کردن (جدیت، رک بودن، همکاری، معقول بودن، مهربان بودن، سرسختی، همدل بودن و داشتن حس شوخ‌طبعی)	تفکر تفکر
۱- رشد مهارت و منش خود و بالا بردن حس خودباوری و اطمینان فکری	
۲- پرورش تفکر عقلانی و قضاوت اخلاقی	
۳- رشد مهارت‌های زبانی	
۴- بهبود مهارت‌های خواندن و نوشتن و درک مطلب	
۵- وادار کردن شاگردان به فلسفیدن و انجام فعالیت فلسفی	
۶- حرکت از حالت عادی به حالت اندیشمندانه، از بی‌تفاوتی به اندیشه‌ورزی و از تفکر معمولی به تفکر انتقادی	
۷- پیشرفت در درک مفاهیم مورد بحث	
۸- کمک به رشد اعتماد به نفس کودکان	
۹- برانگیختن تفکر و پرسشگری	
۱۰- پرورش شهروندی	
۱۱- تشویق درک و رفتار مسئولانه در برابر دیگران	
۱۲- برانگیختن تفکر خلاق و نظرات جدید	
۱۳- تشویق به ملاحظه نظرات متفاوت و منطقی شدن	
۱۴- ایجاد تحول در فکر کردن، پرسش کردن، تصور کردن و استدلال کلامی	
۱۵- پرورش قابلیت شرکت در گفت‌وگو و کاوشگری منطقی	

همان طور که در جدول فوق مشاهده می‌شود، مهم‌ترین اهداف آموزش فلسفه به کودکان در انگلستان از نظر جنکینز، متیوز، ساتکلیف و فیشر عبارت است از پرورش تفکر، پرورش شهروندی و پرورش روحیه گفت‌وگو و کاوشگری.

اهداف آموزش فلسفه به کودکان در استرالیا به طور اجمالی در جدول زیر نشان داده شده است:

۱- پرس‌وجو کردن فعال	تفکر تفکر
۲- پرورش تفکر	
۳- ارزش گذاشتن برای یادگیری، ایده و عقاید خود	
۴- ارزش قائل شدن برای یکدیگر به عنوان اعضای یک جامعه	
۵- توانایی تفکر درباره موضوعات مهم زندگی	

۶۵ تبیین تطبیقی اهداف آموزش فلسفه به کودکان در کشورهای مختلف
(The Comparative Explanation of the Aims of Teaching Philosophy ...)

۶- توانایی درک معانی ژرف موضوعات	
۷- توانایی اتخاذ تصمیم	
مخالفت با ایده‌های فرد بدون احساس انزجار نسبت به وی	از نظر میل
پرورش مهارت‌های شناسایی، طبقه‌بندی، تعریف، توضیح، به کارگیری، تطبیق، فرضیه‌سازی و قضاوت	از نظر اسمیت

همان طور که در جدول بالا آورده شده است، اهداف آموزش فلسفه به کودکان در استرالیا از نظر کم، میل و اسمیت پرورش تفکر، پرورش روحیه پرسشگری و انتقادی و همچنین قضاوت است.

در جدول زیر به طور اجمالی اهداف آموزش فلسفه به کودکان در فرانسه از نظر برنیفیر آمده است:

۱- عمق بخشیدن به افکار	برنیفیر
۲- مفهوم‌سازی	
۳- مسئله‌پردازی	
۴- یادگیری به یاد آوردن چگونگی تفکر و اندیشیدن	

همان طور که در جدول فوق آورده شده، مهم‌ترین اهداف آموزش فلسفه به کودکان در فرانسه پرورش و تقویت تفکر، مفهوم‌سازی و مسئله‌پردازی است.

اهداف آموزش فلسفه به کودکان در دانمارک از نظر پریسپرسن در جدول زیر ذکر شده است:

۱- تفکر در سطوح بالاتر تفکر مانند تفکر خلاق و نقاد	پریسپرسن
۲- توسعه توانایی‌های ذهنی و زبانی خود در کارکردهای فردی و اجتماعی	
۳- یادگیری تفکر مثبت و مستقل	
۴- آموختن مسائلی که جامعه به دانستن آن نیاز دارد	

چنانکه در جدول فوق آمده، مهم‌ترین اهداف آموزش فلسفه به کودکان در دانمارک - از نظر پریسپرسن - پرورش تفکر و توسعه توانایی‌های فردی و اجتماعی است.

در اینجا به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های اهداف آموزش فلسفه به کودکان در کشورهای مختلف می‌پردازیم. اهداف آموزش فلسفه به کودکان در کشورهای مختلف در جدول زیر آمده است:

برزیل	پرورش تفکر	مسئولیت‌پذیری							
آلمان	پرورش تفکر	پرورش روحیه استدلال	گسترش و ارتقای تخیل فلسفی	پرورش و تقویت درک اخلاقی					
دانمارک	پرورش تفکر	یادگیری تفکر مثبت و مستقل	توسعه توانایی‌های فردی و اجتماعی	آموزش مسائل مورد نیاز جامعه					
فرانسه	پرورش تفکر	بهبود یادگیری و یادآوری	مفهوم‌سازی	مسئله‌سازی					
استرالیا	پرورش تفکر	پرورش و تقویت روحیه قضاوت	پرورش مهارت‌های شناسایی، طبقه‌بندی، تعریف و توضیح	مخالفت با ایده‌های فردی	ارزش قائل شدن برای عقاید خود	ارزش قائل شدن برای عقاید دیگران	کمک به رشد اعتماد به نفس کودکان	پرورش و جو کردن فعال	
انگلستان	پرورش تفکر	انتقادپذیر شدن	تقویت جست و جوی حقیقت	مسئولیت‌پذیری	پرورش روحیه مسئولیت‌پذیری	پرورش روحیه مسئولیت‌پذیری	کمک به رشد اعتماد به نفس کودکان	تربیت شهروند اخلاقی	
آرژانتین	پرورش تفکر	انتقادپذیر شدن	پرورش خلاقیت	تولید رفتار فلسفی	احترام گذاشتن به آراء دیگران	تأثیر بر افکار دیگران	آگاهی از افکار خود و تأثیر بر افکار دیگران		
امریکا	پرورش تفکر	انتقادپذیر شدن	بهبود یادگیری	بهبود توانایی تعقل	پرورش خلاقیت	رشد فردی و میان فردی		پرورش درک اخلاقی	

۶۷ تبیین تطبیقی اهداف آموزش فلسفه به کودکان در کشورهای مختلف
(The Comparative Explanation of the Aims of Teaching Philosophy ...)

				توانایی تصمیم‌گیری	پرورش روحیه استدلال	پرورش روحیه استدلال
					برانگیختن روحیه پرسشگری	آشنا و درگیر شدن با کدوکا و فلسفی
					رشد مهارت‌های زبانی	پرورش تمایلات دموکراتیک
					یادگیری تفکر درباره دیگران	ایرا عقیده کردن
					پرورش و تقویت روحیه قضاوت	پرورش و تقویت روحیه قضاوت

چنانچه در جدول فوق ملاحظه می‌شود، در یک نگاه اجمالی می‌توان شباهت‌ها و تفاوت‌های اهداف آموزش فلسفه به کودکان در کشورهای ایالات متحده امریکا، آرژانتین، انگلستان، استرالیا، فرانسه و دانمارک را مشاهده نمود. ملاحظه می‌کنیم که همه کشورهای در هدف پرورش تفکر با یکدیگر شباهت دارند. نیز در اهداف پرورش روحیه قضاوت و پرورش روحیه استدلال بین اکثر کشورهای شباهت وجود دارد. تفاوت اهداف به ویژه اهداف ایالات متحده امریکا با دیگر کشورها در پرورش تمایلات دموکراتیک و نیز درگیر کردن کودکان با کدوکا و فلسفی است.

نتیجه‌گیری

مطالعات انجام شده حاکی از این است که در اکثر کشورها مبحث آموزش فلسفه به کودکان از دغدغه‌های اصلی فیلسوفان، به ویژه فیلسوفان تعلیم و تربیت، شده است و به منظور افزایش روحیه فلسفیدن در کودکان اهداف متنوعی را نیز مد نظر قرار داده‌اند. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که

مهم‌ترین اهداف آموزش فلسفه به کودکان در امریکا پرورش تفکر و استدلال و بهبود یادگیری و به طور کلی پرورش مهارت‌هایی است که هر فرد در بزرگسالی به آن نیازمند است. در آرژانتین پرورش تفکر و روحیه انتقادپذیری، در انگلستان پرورش تفکر، پرورش شهروندی و پرورش روحیه گفت‌وگو و کاوشگری، در استرالیا پرورش تفکر، پرورش روحیه پرسشگری و انتقادی و نیز قضاوت، در فرانسه پرورش و تقویت تفکر، مفهوم‌سازی و مسئله‌پردازی، در دانمارک پرورش تفکر و توسعه توانایی‌های فردی و اجتماعی است.

همه این کشورها پرورش تفکر را از اهداف مهم آموزش فلسفه به کودکان می‌دانند و از این نظر به یکدیگر شباهت دارند و نیز در اهداف پرورش روحیه قضاوت و پرورش روحیه استدلال بین اکثر کشورها شباهت وجود دارد. تفاوت اهداف به ویژه اهداف ایالات متحده امریکا با دیگر کشورها در پرورش تمایلات دموکراتیک و نیز درگیر کردن کودکان با کندوکاو فلسفی است.

با توجه به نتایج این پژوهش در مورد اهداف آموزش فلسفه به کودکان در کشورهای مختلف می‌توان گفت این اهداف نه تنها با فرهنگ جامعه ما همخوان است، بلکه در فرهنگ و دین ما نیز سابقه زیادی دارد، یعنی در دین اسلام به این موارد اشاره شده و افراد را در جهت رسیدن به آنها تشویق می‌کرده‌اند. اگر مسئولان و متخصصان تعلیم و تربیت می‌خواهند افراد جامعه در آینده افرادی مفید باشند و نظام آموزشی نیز با موفقیت وظیفه خود را انجام دهد، پیشنهاد می‌شود که با در نظر داشتن اهداف آموزش فلسفه به کودکان به امر آموزش فلسفه به کودکان به منزله یک ضرورت انکارناپذیر در مسائل علوم تربیتی و آموزش و پرورش توجه کنند.

منابع

- اکوریتی، استلا. (۱۳۸۶). «آموزش چگونه فلسفی اندیشیدن: درآمدی بر فلسفه برای کودکان»، ترجمه زهرا صفائیان www.fekreno.org
- برنیفیر، اسکار. (۱۳۸۳). «دوست داشتن مسائل یکی از قواعد فلسفه برای کودکان است». www.mehrnews.com
- بی‌نا. (۱۳۸۶[الف]). «فلسفه و کودک». www.aftab.ir
- بی‌نا. (۱۳۸۶[ب]). «فلسفه با کودک». www.p4c.org.ir
- یسپرسن، پر. (۱۳۸۶). «کودکان فیلسوف». www.ketabnews.com
- راینسون، ناتاشا. (۱۳۸۳). «فلسفه با کودکان از نگاه فیلیپ کم». www.mehrnews.com
- ساتکلیف، راجرز. (۱۳۸۴). «فلسفه با کودکان شاخه‌ای کوچک از فلسفه برای کودکان است»، ترجمه سعید ناجی. www.mehrnews.com
- شارپ، آن مارگارت. (۱۳۸۳). «فلسفه توانایی پرسیدن سوال مناسب است». www.mehrnews.com
- صفایی، مریم. (۱۳۸۴). «فلسفه برای کودکان». www.bashgah.net
- صفایی‌مقدم، مسعود. (۱۳۷۷). «برنامه آموزش فلسفه به کودکان»، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم

- انسانی دانشگاه الزهرا (س). س ۸، ش ۲۶ و ۲۷، صص ۱۸۴-۱۶۱.
- طارمی، عباس. (۱۳۸۴). «فلسفه برای کودکان و نوجوانان در دانمارک». www.p4c.ir
- فیشر، رابرت. (۱۳۸۵[الف]). *آموزش تفکر به کودکان*، ترجمه مسعود صفایی مقدم و افسانه نجاریان. اهواز: پرسش.
- (۱۳۸۵[ب]). *آموزش تفکر*، ترجمه فروغ کیانزاده. اهواز: پرسش.
- (۱۳۸۶[الف]). *داستان‌هایی برای فکر کردن*، ترجمه سیدجلیل شاهری لنگرودی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- (۱۳۸۶[ب]). *آموزش یادگیری به کودکان*. ترجمه فروغ کیانزاد. اهواز: پرسش.
- فیضی‌خواه و ناجی (۱۳۸۳). «فلسفه برای کودکان و نوجوانان در فرانسه». www.mehrnews.com
- قائدی، یحیی. (۱۳۸۳). *آموزش فلسفه به کودکان: بررسی مبانی نظری*. تهران: دواوین.
- قراملکی، احد فرامرز و امی، زهرا (۱۳۸۴). «مقایسه سبک‌های لیپمن و برنیفیر»، فصلنامه پژوهشی *اندیشه نوین دینی*، ش ۲، پاییز ۸۴، صص ۲۴-۷.
- کم، فیلیپ. (۱۳۷۹). *داستان‌های فکری (۱): کندوکاوی فلسفی برای کودکان*. ترجمه احسانه باقری. تهران: امیرکبیر.
- کندی، دیوید. (۱۳۸۳). «فلسفه برای کودکان فعالیتی گفتاری و زنده است»، ترجمه امیرحسین اصغری. www.mehrnews.com
- محمدی، صابر. (۱۳۸۶). «می‌توان کودکان را فیلسوف بار آورد». www.irannewsinlin.com
- مرعشی، سیدمنصور. (۱۳۸۵). «آموزش فلسفه به کودکان: پژوهشی در زمینه آموزش تفکر». *کنگره ملی علوم انسانی (وضعیت امروز، چشم‌انداز فردا)*. پژوهشگاه علوم انسانی: مؤسسه مطالعات علمی.
- ناجی، سعید. (۱۳۸۳). «گفت‌وگو با پروفسور آن مارگارت شارپ، استاد دانشگاه مونکتک نیوجرسی آمریکا»، در *کتاب ماه کودک و نوجوان*، س ۸، ش ۵، صص ۱۹-۱۲.
- Cam, Philip. (1995). *Thinking Together: Philosophical Inquiry for the Classroom*. Australian English Teaching Association and Haleand Iremonger.
- Haynes, Ann. (2002). *Children as Philosopher*. London & New York: Rutledge Flamer.
- Hymer, B. (2002). *Final Report of the Research in LAPC*. Montclair State University.
- Jespersen, Per. (1992). "On Philosophy", in *Journal of Analytic Teaching*, USA: Texas Wesleyan University.
- (1993). "Philosophy for Children in Denmark", in *Journal of Analytic Teaching*, USA: Texas Wesleyan University.
- (1993). "Philosophy 4 Children", in *Journal of Analytic Teaching*, USA: Texas Wesleyan University.

- (1993). "Philosophy for Children and Critical Thinking", in *Thinking Children and Education*, USA: Kendall/ Hunt Publishing Company.
- (1991). *Thinking in Education*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Kennedy, David. (1999). "Philosophy for Children and the Reconstruction of Philosophy", in *Philosophy*, vol.3, no.4.
- Lipman, Matthew (ed.), (1993). *Thinking Children and Education*, Dubuque, Iowa: Kendall/Hunt.
- (1991). "Philosophy for Children", *Journal of Philosophy for Children*, vol. 7, no. 4.
- & Bierman (1970). "Field experiment in MoteClair", Abstract in Lipman, *philosophy goes to school*.
- Matthews, Gareth. (1994). *The Philosophy of Childhood*. Cambridge: Harvard University Press.
- Millett, S. (2006). "Philosophy in Upper Secondary School: An example from Western Australia", in *Critical and Creative Thinking, The Australasian Journal of Philosophy in Education*, no. 1.
- Montes, M. & Maria, E. (2001). Juchitande los ninos, Abstract in OAPC.
- Moriyon, G. [et al]. (2000). "Ecaluation de la aplicaucion del program de FPN", in New IAPC.
- Smith, Greg. (1999). "Review of Philosophy Gym: 25 short adventures in thinking", by Stephen Law, in *Critical and Creative Thinking*, vol. 12, no. 1, pp. 46-47.